**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۴/۰۶/۹۲ امارات معتبره - حجیت ظهور

امارات معتبره(ظواهر)

ما در جلسه قبل روی نکته‌ای تکیه داشتیم آن این است که اساساَ این بحث اصالة الظهور مبتنی بر یک بحث اساسی است که در کلمات آقایان به روشنی به آن پرداخته نشده و آن تعریف خود ظهور هست و تفکیک ظهور از اشعار و انصراف بدوی و اینها. اینها باید روشن بشود که ظهور چی هست؟ حالا فعلاً یک مقدار از این بحث می‌گذریم. یک بحث دیگری را عنوان می‌کنیم شاید دوباره برگردیم نسبت به این بحث توضیح بیشتری بدهیم.

آقایان می‌فرمایند که ما سه مرحله دلالت داریم یک دلالت تصوریه، یک دلالت تصدیقه اولی یا دلالت استعمالیه یا دلالت تفهیمیه و مرحله سوم دلالت تصدیقیه ثانیه یا دلالت بر مراد جدّی. می‌گویند که لفظ یک معنای موضوع له معنایی هست معنای موضوع له هست این معنای موضوع له با شنیده شدن لفظ موضوع هست بر یک معنایی به ذهن خطور می‌کند این دلالت تصوریه است. این دلالت متوقف بر اراده متکلّم نیست متکلّم چه بخواهد چه نخواهد لفظ بعد از اینکه بر یک معنایی وضع شد وقتی به کار برده شده آن معنی به ذهن خطور می‌کند متوقف بر استعمال متکلّم هم نیست حتی اگر متکلّم لفظ را در این معنی هم استعمال نکند در معنی دیگری استعمال کند این معنی از لفظ خطور می‌کند پس در موارد مجاز هم آن معنای حقیقی به ذهن خطور می‌کند حتی اگر لفظ را متکلّم غیر ذی شعور صادر بشود باز هم این معنی به ذهن خطور می‌کند مرحله دوم، دلالت تصدیقه اولی یا دلالت تفهیمه یا دلالت استعمالیه است دلالت لفظ بر چیزی که متکلّم می‌خواهد لفظ را در او استعمال کند و معنایی که متکلّم می‌خواهد آن را به ذهن مخاطب تفهیم کند. این متوقف بر این هست که متکلّم اراده داشته باشد و لفظ از متکلّم ذی شعور صادر شده باشد. مرحله سوم این هست که متکلّم ممکن است لفظی را در معنایی استعمال هم کرده باشد بخواهد آن معنی را تفهیم کند ولی جداً

مرادش نباشد از باب شوخی از باب مزاح یا از باب تقیه امثال اینها این لفظ را به کار برده باشد که دلالت تصدیقیه ثانیه به ما می‌رساند که لفظ را در چه معنایی به نحو مراد جدّی به کار برده مراد جدّی متکلّم از رهگذر دلالت تصدیقیه ثانیه شناخته می‌شود. یک بحثی هست در مورد اینکه دلالت وضعیه کدام هست این بحث متوقف به مبنایی که ما در باب وضع انتخاب می‌کنیم خب در باب وضع ما فقط اشاره می‌کنم در باب وضع مبانی مختلفی وجود دارد من جمله یک مبنی این هست که وضع عبارت از یک عملیات اعتباری است اعتبار می‌کنیم یک لفظی را برای یک معنایی یک چنین چیزی است اعتبار لفظ به ازاء معنی. یک مبنای دیگر مبنای مرحوم آقای خوئی هست که اصلش از مرحوم نهاوندی هست مسلک تعهد می‌گویند، می‌گویند، وضع صرفاً یک اعتبار نیست یک تعهد است که متکلّم متعهد می‌شود که هر وقت بخواهد این معنی را افاده کند این لفظ را به کار ببرد یک تعهد به یک قضیه شرطیه است. مرحوم آقای صدر یک تعبیر دیگری در مورد وضع به کار می‌بردند که در واقع این هم به یک معنی بازگشت می‌کند به همان معنای اول با یک نوع تعمیقش آن این است که وضع ایجاد قرن اکید بین لفظ و معنی هست ما کاری کنیم که با گفتن لفظ معنی به ذهن خطور بکند. ایجاد قرن اکید هست که در واقع آن اعتبار و اینها مقدمه است برای اینکه این قرن اکید ایجاد بشود والا اصل حقیقت وضع این است که ما کاری کنیم که با شنیده شدن لفظ یک معنی به ذهن خطور کند بنابر آن معنای اول و این معنای سومی که شهید صدر مطرح می‌کنند در واقع آن مرحله اول از دلالات دلالت وضعیه است ولی بنابر مبنای مرحوم آقای خوئی مرحله دوم دلالت تصدیقه اولی دلالت وضعیه است و این طوری آقای خوئی تعبیر می‌کنند. البته اینها خیلی من نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم آقای خوئی این بحث را به آن بحث حقیقت وضع مبتنی کرده به نظر می‌رسد که چندان وابسته به آن بحث حقیقت وضع نباشد حتی اگر ما گفتیم وضع تعهد است ممکن است بگوییم این تعهد منشأ بشود که یک دلالت تصوریه ایجاد بشود یعنی مراد دلالت وضعیه چی هست؟ یعنی دلالت ناشی از وضع. ممکن است تعهدی که متکلّم کرده برای اینکه هر وقت این لفظ را به کار ببرد این معنی را خطور بدهد به

ذهن نفس همین تعهد منشأ شده باشد برای اینکه هر وقت من با توجه به اینکه التفات به این تعهد دارم وقتی این را می‌شنوم طرف تعهدش هم متوجه می‌شوم این خیلی مبتنی بر این نیست که ما وضع را چطوری معنی کنیم آیا تعهد معنی کنیم بستگی به این هست که ما باید این تحلیل کنیم که منشأ اخطار نفس تعهد است نفس وضع است یا آن تعهد به تنهایی کافی نیست برای اخطار یک کثرت استعمالی چیز دیگری باید همراهش باشد تا آن اخطار را ایجاد بکند و امثال اینها. این یک مطلب،‌مطلب دوم اینکه ما می‌گوییم دلالت وضعیه یعنی دلالتی که وضع تمام العلة‌اش است یا دلالتی که وضع دخالت دارد علیت اگر تمام العلة باشد جایی که آن تعهد بعلاوه کثرت استعمال منشأ بشود اینجا نمی‌توانیم دلالت وضعیه بگیریم ممکن است شخصی بگوید که ولو کثرت استعمال منشأ ایجاد این دلالت تصوریه هم باشد کثرت استعمال معلول آن تعهدی است که متکلّم داشته امثال اینها. پس بنابراین نهایتاً بازگشت پیدا می‌کند به همان وضع این به این بحثها. یعنی خیلی اینکه یک مقداری این بحث، بحث لفظی است که ما دلالت وضعیه را چطوری تفسیر کنیم مراد از وضعیه را چی بگیریم یعنی دلالتی که از یک طرف دلالت وضعیه را چطوری بگیریم آیا دلالتی که وضع تمام العلة برای ایجادش است یا جزء العلة هم باشد کافی است از یک طرف دیگر منشأ ایجاد این دلالت تصوریه چی هست چه چیزی سبب می‌شود که این معنی تصور بشود و امثال اینها. به اینها وابسته است که باید یک قدری تحلیل حقیقت آن دلالت تصوریه بشود و نحوه ایجادش که آن بحثی شهید صدر اینجا مطرح می‌کنند که اینها براساس قاعده شرطی شدن هست که خیلی وقتها دوتا چیزی که خیلی وقتها همراه هستند تداعی معانی می‌کنند وجود یکی دیگری را به ذهن خطور می‌دهد و آن بحثهایی هست که به این جاها وابسته است. حالا نمی‌خواهم وارد تفصیل این بحث بشوم عمده بحث یک نکته دیگر است. عمده بحث این است که آیا اصلاً این سه مرحله به این شکلی که آقایان مطرح می‌کنند آیا به این شکل است یا باید به یک شکل دیگری مطرح کنیم. ما سابقاً این را مطرح می‌کردیم که اینکه در کلمات آقایان دلالت استعمالیه و دلالت تفهیمه یک دلالت گرفته شده است و اینها را یک مرحله دانسته‌اند

درست نیست ما باید دلالت استعمالی و دلالت تفهیمی را تفکیک کنیم این طور نیست که هر گونه دلالت استعمالی دلالت تفهیمی باشد یا هر گونه دلالت تفهیمی دلالت استعمالی باشد اینها را باید از همدیگر تفکیک کرد و عدم تفکیک بین اینها باعث یکسری خلطهایی درست شده. حالا من می‌خواهم این بحث را بیشتر باز کنم تا حدودی شاید تنقیح بحث سابق و تصحیح بعضی از نقاط آن بحث سابق هم این بحثی هست که می‌خواهم عرض کنم. اولاً من یکسری مثالهایی بزنم بعد دلالتهای تفهیمه‌ای که دلالت استعمالی نیست به جهت همین که بگوییم فرق اینها چی هست. بعضی به مطالب به ذهن خطور می‌کند از واژه‌هایی که انسان به کار می‌برد بدون اینکه لفظ را در آن معنی استعمال کرده باشد البته ممکن است غرض متکلّم به تفهیم آن معنی هم باشد توضیح ذلک اینکه گاهی اوقات بعضی از واژه‌هایی که ما داریم قسمتی از آن واژه هم خودش یک معنایی دارد مثلاً این شعر، یک صنعتی هست در بدیع صنعت زشت و زیبا به آن می‌گویند یکی از مراحل صنعت زشت و زیبا بازی کردنهایی که با الفاظ هست می‌گوید:

ای فضل تو خر فضل تو خر فضل تو خروار این به کار بردن خر در اینجا اخطار یک معنایی به ذهن مخاطب هست خر بودن مخاطب را می‌خواهد بگونه‌ای افهام کند ولی خب با به کار بردن وار می‌خواهد بگوید من لفظ خر را در معنای خودش استعمال نکردم صرفاً تفهیم و اخطار یک معنی به ذهن مخاطب هست و این خب وجود دارد یعنی متکلّم اصلاً تعمد دارد که این معنی را به ذهن مخاطب اخطار هم بدهد ولی می‌خواهد بگوید من لفظ را در این معنی استعمال نکردم. خدا رحمت کند مرحوم آقا سید کاظم عصار را. این آقای دکتر مهدی محقق را که یک شرح حالی برای ایشان نوشته می‌گوید ما پیش ایشان درس می‌خواندیم مرحوم آقا سید کاظم عصار می‌گوید خیلی آدم خوشمزه‌ای بود و خیلی هم آدم با خدایی بوده می‌گوید از درس و اینها که فارغ می‌شد دائماً شاید مشغول ذکر گفتن بود ولی خیلی شرین بود می‌گفت که یک شیرازی داشتیم که این چند روزی نیامده بود بعد که آمد مرحوم آقا سید کاظم عصار از او پرسید کجا بودی؟ گفت شیراز بودم مرحوم آقا سید کاظم عصار شروع کرد این شعر را خواندن با لحن مخصوص

گفت: خوشا شیراز و وضع بی مثالش، خداوندا نگه دارد از زوالش،‌این شعر را شروع کرد خواندن و روی کلمه لش‌اش تکیه می‌کرد اشاره به اینکه رفته بودی آنجا لش بازی کنی ...

ببینید این شعر را که این گوینده می‌خواند نه اینکه لش را در معنای لش استعمال می‌کند ولی سعی می‌کند با به کار بردن این لش آن معنی را به ذهن مخاطب افهام بدهد پرسش: ... پاسخ: تا دلالت را چی معنی بکنید. پرسش: دلالت با تداعی فرق ندارد ... پاسخ: هیچ فرقی ندارند آن حرفها، حرفهای بی‌خودی است که دلالت و تداعی را خواستند فرق بگذارند. دلالت حقیقتش همان تداعی است لیس الا. همان است غیر آن نیست هیچ فرقی ندارد. اصلاً حقیقت دلالت ناشی از تداعی است. پرسش: یک قسمی از تداعی است ... پاسخ: نه اسم گذاری است دیگر حالا اسم این را بگذاریم دلالت اسم نگذاریم حالا هر چی می‌خواهید بگویید این چیزی نیست که اسم‌گذاری حالا اسم نمی‌گذاریم این تداعی است مرحوم مظفر در چیز می‌گوید نمی‌دانم این دلالت تصوریه این دلالت نیست این تداعی است اینها یعنی چه؟! وقتی اسم رویش گذاشتیم چیز پیدا کرد نه اینها حرفهایی نیست که به ارزش بحث کردن داشته باشد.

خب این یک نوع که تفاوت پیدا می‌کند یک طور دیگر می‌بینید بحث کنایات است من مثلاً می‌گویم که بچه خوابیده دارد نماز قضاء می‌شود به او می‌گویم بلندشو آفتاب زد، آفتاب زد را من در آفتاب زد به کار می‌برم ولی غرض من از به کار بردن این جمله تفهیم یک معنای دیگر و یک جمله دیگری هست که آن را هم می‌خواهم به ذهن مخاطب اخطار بدهم لازم معنی را می‌خواهم به ذهن مخاطب بیاندازند آن این است که نمازت در حال قضاء شدن هست. حالا آن بستگی دارد که این جمله در چه مقامی به کار ببرم یک موقع یک نفر قرار است اول صبح برود کار می‌گویم بلندشو آفتاب زد این معنی تفهیم می‌شود که دارد وقت کارت دیر می‌شود قرار است با همدیگر برویم تفریح آفتاب زد یعنی وقت تفریح دارد دیر می‌شود. به هر در مقامات مختلفی ممکن است آن لوازم مختلفی آن معنای مستعمل فیه داشته باشد و انگیزه من از به کار بردن این جمله آن چیزهای مختلف

باشد که اصطلاحاً یکی از معانی کنایی همین هست که ما لفظ را در یک معنایی به کار می‌بریم و در همان معنی هم استعمال می‌کنیم ولی انگیزه نهایی و غرض نهایی از به کار بردنش این هست که متکلّم متوجه لازم معنی بشود من اینکه می‌گویم آفتاب زد، آفتاب زد را در نمازت در حال قضاء شدن است به کار نبردم ولی این معنی را افهام کردم به ذهن مخاطب این را افهام کردم البته توجه دارید که این معنایی که اینجا افهام کردم با آن معنایی که در مثال قبلی افهام کردم فرق دارد معنای قبلی الزاماً معنایی نیست که یک تصدیقی را من بخواهم الزام ندارد حتماً از سنخ افهام یک معنای تصدیقی باشد گاهی اوقات افهام یک معنای تصوری است یعنی می‌خواهم یک تصویری را در ذهن مخاطب بیاورم بدون اینکه بخواهم این را صریحاً افهام کنم که تو لش هستی مثلاً در مثال حتی لش. گاهی اوقات معنای تصدیقی را ولو در مرحله احتمال می‌خواهم به ذهن مخاطب القاء بکنم ولی حکم نمی‌خواهم بکنم غرض اینکه حکم بکنم ندارم. ولی می‌خواهم یک احتمالی را به ذهن مخاطب القاء کنم تصدیقی احتمالی به یک معنی هست. گاهی اوقات حتی در این مرحله هم نیست گاهی اوقات من واژه‌ای را به کار می‌برم مثلاً من می‌خواهم بگویم که برای یک نفر خاطراتی را برایش زنده کنم مثلاً خاطرات جبهه را برایش زنده کنم کلمه جبهه را در یک معنای دیگر به کار می‌برم می‌گویم ما در جبهه مخالف هستیم برای اینکه با به کار بردن واژه جبهه آن ذهن تصورات جبهه و آن فضاها را برایش ایجاد کنم خب این هم یک نوع تفهیم هست. یعنی در واقع سه جور تفهیم ممکن است متکلّم غیر از استعمال داشته باشد یکی اخطار یک معنای تصوری به ذهن دوم اخطار یک معنای تصدیقی و یک قضیه تصدیقی در ذهن به نحو احتمال، نحو ولو حکم نکردن این مثالی که تو لش هستی این نمی‌خواهد حکم کند می‌خواهد به ذهنها این مطلب را اخطار بدهد چه بسا تأخیر تو در آمدنت به این کلاس به جهت لش بازی و امثال اینها است غرض به همین است که احتمال تحقق این قضیه را به ذهن اخطار بدهد. در چیزهای کنایه نه بحث احتمال نیست حکم هم می‌خواهد بکند می‌گوید بلندشو آفتاب زد. غرضش از آفتاب زد این هست که به طرف تفهیم بکند که نماز در حال قضاء شدن است. این

جمله تصدیقه را هم می‌خواهد به مخاطب افهام کند. این نکته را توجه کنید روی این می‌خواهم تیکه کنم. اینکه آقایان تعبیر می‌کنند که دلالت تصوریه متوقف بر اراده متکلّم نیست. ولی دلالت تصدیقه متوقف بر اراده متکلّم هست. این تفکیک به این معنی درست نیست یعنی ما در مرحله این بحث دلالت تفهیمه که پیش آمد دلالت تفهیمه همه اینها متوقف هست بر اراده متکلّم ولی مشابه همین دلالتهای تفهیمه‌ای که ما داریم مشابه‌اش در جایی که متکلّم هم اراده نکرده باشد ما داریم یعنی هر سه مرحله اینها.

پرسش: اشعار است دلالت نیست ... پاسخ: الفاظ را دنبال نکنید اینها علف بازی است. پرسش: آقایان می‌گویند ... پاسخ: اولاً این را نمی‌گویند ثانیاً بیخود می‌گویند! نه این حرفها نیست. خواهش می‌کنم وارد این بحث نشوید.

گاهی اوقات شما لازم نیست که متکلّم اراده کرده باشد بدون اراده متکلّم هم یکسری تصوراتی از الفاظ متکلّم به ذهن مخاطب خطور کرده بشود و یک مقداری بخصوص الفاظ قبیحه‌ای که در زبانها به کار برده می‌شود خیلی وقتها متکلّم واژه‌هایی که جزئی از آن واژه‌ها مشتمل بر الفاظ قبیحه هست آن واژه‌ها به ذهن مخاطب تصوراتی را ایجاد می‌کند ولو متکلّم تمایل نداشته باشد آن معنی را به ذهن مخاطب بیاورد یک روایتی هست امام (علیه السلام) از حمام خارج می‌شوند راوی می‌گوید «طاب استحمامک» استحمام ترکیبی است از کلمه «إست» و «إست» خب معنای زشتی دارد در عربی امام (علیه السلام) از اینکه کلمه استحمام را به کار برد ناراحت می‌شوند و می‌فرمایند طبق این روایت «یا لکع و ما تصنع بالإست ها هنا؟» بعد آن می‌گوید «طاب حمیمک» امام (علیه السلام) می‌فرمایند که حمیم اسمی از آتش دوزخ هست و حمیم چرا به کار بردی بعد حضرت یاد می‌دهند نحوه تحیت گفتن بعد از حمام به چه شکل است. غرض من این است که متکلّم که کلمه استحمام را به کار می‌برد غرضش این نیست که آن معنای استحمام آن معنای خاصش را به ذهن مخاطب بدهد ولی خواه ناخواه آن معنی به ذهن مخاطب می‌رود. یعنی این به آن چیزها وابسته نیست. و این است که در خیلی از زبانها گاهی اوقات واژه‌هایی که از یک زبان دیگر داخل می‌شود

و احیاناً بارها منفی دارد سعی می‌کنند که یک مقدار تغییر بدهند تا آن بار خاص منفی که در زبان جدید وارد می‌شود نداشته باشد. این تعبیری که چه بسا ابتداءً به ذهن مخاطبها نمی‌رفته. همچنین در آن مرحله مثلاً «خوشا شیراز وضع بی‌مثالش» لازم نیست که یک کسی که این شعر را بخواند ممکن است متوجه این نباشد که لش معنای لش بازی و امثال اینها دارد ولی خواه ناخواه کلمه لش بخصوص اگر یک شخصی توجه نداشته باشد و کلمات را مقطع بخواند یک معنای خاصی خطور می‌کند.

یک نمایشگاه کامپیوتری بود یکی از رفقاء می‌خواست برنامه رجال را ـ سال 70-71 آن سالها ـ توضیح بدهد درست هم نمی‌توانست چیز کند کلمه سکونی را مقطعاً‌تلفظ می‌کرد و خیلی برای خودش اصلاً تصور خاصی نداشت ولی برای آن بازدید کننده‌ها خیلی به کار بردن مقطع این واژه خنده‌دار و خاص بود خصوصاً به آن نحوه خاصی، چون می‌خواست حرف حرف تایپ کند تایپ بلد نبود خیلی بازدید کننده‌ها می‌خندیدند از نحوه به کار بردن این واژه،‌که اصلاً هم در وادیهای شوخی نبود و خیلی جدّی هم بود ولی خب نحوه به کار بردن این واژه به گونه‌ای بود که یک معانیی را به ذهن اخطار می‌داد.

این یک مرحله است آن مرحله کنایات هم همین است شما ممکن است بگویید آفتاب زد انگیزه‌تان هم از آفتاب زد این باشد که به او افهام کنید که نمازت دارد قضاء می‌شود ولی آفتاب زدن یک ملازمه‌ای با یک معانی دیگری داشته باشد به ذهن مخاطب این می‌آید که بابا وقت هم دیر شد اداره‌هم تأخیر افتاد اصلاً متکلّم انگیزه‌اش افهام این معانی نبوده ولی این معانی به ذهن آن طرف خطور داده به دلیل ملازمه‌ای که در نزد منقول الیه وجود دارد برای افهام یکسری معانی لازم نیست متکلّم آن را اراده کرده باشد آن بحث تداعی معانی بحث ملازمه که منشأ ایجاد دلالت هست چه دلالت تصوریه چه دلالت تصدیقیه اگر در نزد منقول الیه پر رنگ باشد آن دلالت برایش شکل می‌گیرد آن حالا چه در مرحله دلالت تصوریه چه در مرحله دلالت تصدیقیه به نحو احتمال به نحو همان سه مرحله‌ای که عرض کردم اینها ناشی از این نیست که متکلّم چی اراده می‌کند ناشی از این

هست که ذهن منقول الیه نه ناقل، مخاطب نه متکلّم با چه چیزی انس گرفته باشد انس ذهنی مخاطب منشأ می‌شود که یکسری معانی از شنیدن لفظ‌ها به ذهنش خطور کند آن معانی گاهی اوقات معانی تصوریه است گاهی معانی، معانی تصدیقیه است.

پرسش: در همین مثال اخیری که فرمودید اینکه یک ملازماتی در ذهن خود آن شخص است اگر جمله آفتاب زد استعمال بشود این ذهن خودش می‌رود بدون اراده متکلّم این را الان آقایان اصولی اصطلاحاً دلالت تصوری مگر اطلاق نمی‌کنند ... پاسخ: نه دلالت تصوری نمی‌گویند نه این نیست نه تصدیق به ذهنش آمده یعنی علم حاصل می‌شود برایش ...

نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است حقیقت دلالت که تحقق یک شیئی، حالا قبل از اینکه این را ادامه بدهم اجازه‌بدهید یک نکته‌ای را عرض بکنم در بحث وضع یک مطلبی مرحوم آخوند دارد می‌گوید بعضی‌ها وضع را ایجاد، اعتبار لفظ برای معنی نمی‌دانم ایجاد علقه بین لفظ و معنی و امثال اینها معنی می‌کنند مرحوم آخوند آنجا یک اشکالی دارد می‌گوید شما وضع را تقسیم می‌کنید به وضع تعیین و تعیّنی و اگر وضع به معنای ایجاد یک شیء باشد این مقسم برای تعیینی و تعیّنی نیست بنابراین اگر می‌خواهید وضع را تعریف کنید به معنای نتیجه باید معنی کنید تحقق العلقة این تحقق عقله گاهی اوقات ناشی از اعتبار لفظ بر این معناست گاهی اوقات ناشی از کثرت استعمال است. این بحثی که مرحوم آخوند مطرح کرده بیشتر یک بحث لفظی است ما در واقع وضع را هم به معنای معلومی می‌توانیم به کار ببریم یعنی وضع کردن لفظ برای معنی به این معنی اصلاً مقسم نیست برای وضع تعیینی و وضع تعیّنی به یک معنای دیگر اینکه از لفظ یک معنایی به ذهن خطور کند یک معنایی از شنیده شدن لفظ به ذهنها بیاید این معنای دوم که نتیجه آن معنای اول هست این مقسم می‌شود برای وضع تعیینی و وضع تعیّنی خب این را داشته باشید دلالت هم دو مرحله ما می‌توانیم برایش تصویر کنیم یک دلالت یعنی کاری که متکلّم می‌کند برای اینکه یک معنایی از لفظ به ذهن مخاطب ایجاد آن راهنمایی دلالت یعنی چه؟ یعنی ایجاد یک تصور یا یک تصدیق در ذهن مخاطب

خب این معنی حتماً متوقف بر اراده متکلّم هست تا متکلّم اراده نکند این ایجاد تحقق نمی‌کند ایجاد فعل اختیاری متکلّم هست فعل اختیاری معلول اراده‌اش است ولی یک چیز دیگری اینجا وجود دارد آن نتیجه دلالت است. آن چی هست؟ آن خطور نه اخطار است خطور یک تصور به ذهن مخاطب یا تحقق یک تصدیق در ذهن مخاطب نه ایجاد تصدیق، بلکه تحقق به معنای نتیجه‌ای. اگر ما این معنی را یعنی دلالتی را که این سه مرحله دلالتی که ما می‌دانیم این سه مرحله دلالت را به معنای ایجاد تصور یا ایجاد تصدیق نگیریم به معنای تحقق التصور بگیریم که همین معنی این مشکلی که اینجا وجود دارد آقایان در این سه مرحله که گفتند دوتایش متوقف بر اراده هست یکی متوقف بر اراده نیست. بعضی‌های اینها را در بعضی از اینها دلالت را به معنای ایجاد آن تصور گرفته‌اند ایجاد تصور ولو در مرحله اول متوقف بر اراده است ولی اگر گفتیم نه وجود، یعنی تحقق تصوری به سبب شنیدن لفظ یا تحقق یک تصدیقی به سبب شنیدن لفظ این الزاماً متوقف بر اراده نیست. البته در دلالت استعمالی همین طوری است ولی در دلالتهای تفهیمیه این طور نیست. ما یک چیزی شبیهه دلالت تفهیمیه داریم که می‌تواند ناشی از اراده متکلّم نباشد بدون اینکه متکلّم اراده کرده باشد یک معنایی به ذهن مخاطب خطور کند یک معنای تصوری یا یک معنای تصدیقی در مرحله احتمال یا یک معنای تصدیقی در مرحله حکم آن سه مرحله‌ای که عرض کردم آن سه مرحله را اگر به معنای نتیجه‌اش گرفتیم این چیزها تصویر دارد بنابراین بحث این هست. می‌خواهم بگویم که اینها این سه مرحله‌ای که قرار دادیم این سه مرحله درست از همدیگر تفکیک کرده نشده این سه مرحله دقیقاً درست است نمی‌خواهم انکار کنم ولی بحث است این است که یک مقداری بحث را باید بازتر کرد. ادامه بحث را فردا توضیح می‌دهد و تأثیرش در بحث اصالة الظهور را انشاء الله توضیح می‌دهم.

 «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»